

موارد غیر قابل قبول در دیوان قبولی!

فرزاد ضیائی حبیب آبادی

مربوط می‌شود، که در خاک وطن و به ظن قوی در شهر هرات و از مکتب نظام‌الدین امیر کبیر علیشیر نوایی کسب فیض کرده است.» (صص ۱۲ و ۱۳)

قبولی بر سر راه خود به عثمانی، در آماسیه به دربار شاهزاده بایزید راه می‌یابد و سپس با حمایت او راهی استانبول می‌شود و به دربار سلطان محمد [فاتح] بر مسند مراد تکیه می‌زند. (ص ۱۱)

«او نه بر حسب خواهش دل، بلکه به اقتضای زمان و به اشارت سلطان و در طمع مال و منال و کسب مقام، شعر می‌سراید. به هر خواری تن می‌دهد که روزگار را آسوده خیال و با وفور نعمت سپری کند.» (ص ۱۲)

ز ابیات مدح ذات تو پر ساخت شهر را
تا یابد از عطای تو در شهر، خانه‌ای

(ص ۳۶۳)

اما سرانجام، قبولی مردود سلطان و منفور اطرافیان او می‌شود و گمنام و بی‌نشان به وطن باز می‌گردد و در همان جا وفات می‌یابد.

باری، **دیوان قبولی هروی** از بخشهای زیر تشکیل شده است:

۱. پیشگفتار تدوینگر، یحیی خانمحمد آذری (صص ۳ تا ۴۲)
۲. ترجمه مقدمه اسماعیل حکمت ارتایلان [برچاپ عکسی ۱۹۴۸ میلادی توسط دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول] (از ص ۴۵ تا ص ۸۴)

۳. مثنویات؛ با عناوینی چون: دیباجه، فی‌النجاة، فی نعت النبی علیه‌السلام، فی مدح سلطان...، اشارت به تیغ، اشارت به رزم، اشارت به بزم و... (از ص ۸۷ تا ص ۱۰۴)

۴. قصاید؛ که بیشترین حجم دیوان را در بر گرفته است (از ص ۱۰۵ تا ص ۳۴۹). البته آنچه در ص ۲۸۳ تحت عنوان «در فتح حصار فیروزلو و یمشلو گوید به مدح شاهزاده عز نصرته» آمده، قصیده نیست، بلکه در واقع «ترکیب بند»ی است که در آن ردیف «فتح» در همه «بندها» تکرار شده است. همچنین آنچه در ص ۳۲۳ در مدح خواجه رکن‌الدین مسعود حکیم گفته، ترکیب بند است، نه قصیده.

در مقدمه دیوان (ص ۳۴) می‌خوانیم:

«در این دیوان... به قصایدی بر می‌خوریم که در پاسخ به شعرای پیشین سروده شده و بیشتر آنها به خواست شاهزاده بایزید و در ستایش او بوده است تا در ثنای سلطان محمد فاتح، این شاعران به سده‌های ششم تا نهم هجری قمری تعلق دارند...»

مصحح آنگاه به عنوان نمونه از شاعرانی چون امیر معزی، انوری، اثیرالدین اخسیکتی، خاقانی و سلمان ساوجی نام می‌برد و نمونه‌هایی از شعر آنان را با شعر قبولی مقایسه می‌کند. البته در متن

دیوان قبولی هروی. براساس چاپ عکسی اسماعیل حکمت ارتایلان. به کوشش یحیی خانمحمد آذری. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمودافشار، ۱۳۸۶. ۵۸۶ ص. نمونه. ۶۵۰۰۰ ریال.

از آنجا که **دیوان قبولی هروی** حلقه‌ای نویافته از زنجیره سخن فارسی است و انتشار آن، در راستای نیات ناشر کتاب (بنیاد موقوفات دکتر محمودافشار) نیز هست، در اصل ضرورت به چاپ رسیدن آن حرفی نیست. اما بنا به دلایل ذیل، شاید بهتر می‌بود که این دیوان به صورت «عکسی» و حتی در تیراژی کمتر (مثلاً ۵۰۰ نسخه) به طبع می‌رسید.

نخست اینکه از بررسی دیوان قبولی در می‌یابیم که وی شاعر برجسته‌ای نبوده و شعرش حاوی هیچ نکته جدیدی نیست و شاید به سختی بتوان او را در ردیف شاعران درجه سوم یا چهارم قرار داد. دو دیگر اینکه چنین شاعری نه می‌تواند در گویندگان پس از خود - و به طور کلی در جریان شعر فارسی - اثرگذار باشد و نه می‌تواند عده زیادی مخاطب امروزی بیابد.

سدیگر اینکه چاپ حرفی این دیوان - که خود براساس «چاپ عکسی» سال ۱۹۴۸ دانشگاه استانبول و بدون در دست داشتن نسخ دیگر صورت گرفت - مصحح را در موارد بسیار، به اشتباه افکنده است (و ما طی این مقاله فقط تعداد اندکی از آن نادرستی‌ها را باز خواهیم نمود). بدیهی است این گونه تصحیح، از میزان قبول شعر قبولی در نظر اهل نظر می‌کاهد.

در مقابل، چاپ عکسی این دیوان - که بی‌گمان مخاطبان خاص و اندک شمار می‌داشت - می‌توانست ضمن حفظ سلامت اشعار، برخی ویژگیهای رسم الخطی همشهری ما - غیاب مجلد اصفهانی - در سرزمین عثمانی را باز نماید.

از مقدمه دیوان، گنیه و نام قبولی هروی به دست نمی‌آید. در شناسنامه کتاب، تاریخ تولد او ۸۴۱ ه.ق ذکر شده، اما از زمان وفات وی سخنی در میان نیست. در مقدمه نیز در این باب اختلاف نظر هست. همین قدر می‌دانیم که قبولی حدود چهل سال زیسته است. «نظر به اینکه قبولی نیمه دوم عمر سی و نه ساله خویش را به سیر و سیاحت گذرانده و به شهرهای تبریز، حلب، آماسیه، باکو و آبادیهای عثمانی سفر کرده، فرصت و امکان آن را نداشته است که به تحصیل علوم رایج زمان خود بپردازد. بنابراین هر آنچه از علوم نقلی و دانش روز فرا گرفته و در سروده‌هایش ذکر کرده به دوران جوانی او

دیوان به قصایدی نیز بر می‌خوریم که در پاسخ به شاعرانی چون سیف‌السفرنگی، خواجه، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، کاتبی، مجیر بیلقانی و ظهیر فاریابی سروده شده است. از جمله قصیده‌ای که در پاسخ به کاتبی در صفت اسب خویش سروده (ص ۲۷۱) و نیز قصیده «برف» او (ص ۵۲۰) که در استقبال از کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی است قابل توجه است. بسیاری از قصاید قبولی، سه و گاهی چهار مطلع دارد.

۵. هزلیات: در این بخش دو قصیده آمد که هر دو هجو کاشفی - از معاصران شاعر - است. البته نظر به اینکه موضوع این دو قصیده، «هجو» است نه «هزل» بهتر بود در همان بخش قصاید بیاید؛ چنان که آخرین قصیده این دیوان (ص ۳۴۸) نیز «در هجو خیمه تاج‌الدین ترک...» است.

آنچه در همین جا باید بدان اشاره کنیم این است که مصحح در پایان هجویه نخست نوشته است: «بیست و دو بیت از ابیات ناخوشایند و مستهجن حذف شد»؛ و باز در پایان هجویه دوم می‌نویسد «بیست و شش بیت مستهجن از این هجویه و نیز قطعه نامناسب "در جواب سوزنی گوید" و دو قطعه کوچک از مجموعه هزلیات حذف شد».

به عبارت دیگر، مصحح حدود هفتاد بیت از اشعار قبولی را حذف کرده، بی‌آنکه حتی نشانه [...] را جایگزین آنها کند. در دیوانی که فقط هفتصد نسخه از آن چاپ می‌شود و همین شمارگان ناچیز گویای آن است که مخاطبان محدودی دارد، ذکر ابیات هزل‌آمیز، شاید چندان ذنب لا‌تغفیری نباشد. این یادآوری از آن روست که بدین ترتیب دیوان قبولی - که شاید دیگر هرگز اقبال چاپ و نشر نیابد - به صورتی ناقص به دست ما رسیده و چه بسا که همان ابیات محذوف، حاوی نکاتی لغوی، دستوری، بلاغی و... بوده باشد.

۶. مقطعات (از ص ۳۵۹ تا ۳۶۷) با موضوعاتی از قبیل «هجو» (هجو «واحدی» و «قوسی» شاعر)، مدح، طلب، تاریخ ولادت، تاریخ فتح، دعا و... .

۷. غزلیات (از ص ۳۶۹ تا ص ۵۰۰، شامل ۳۳۹ غزل). مصحح در مقدمه می‌نویسد: «قبولی در سرودن غزل نیز تحت تأثیر غزل‌سرایان نام‌آور بوده و از شاعرانی چون حافظ، سعدی، خیام [کذا] سنایی، انوری، عطار نیشابوری، علیشیرنویسی و بسیاری دیگر از نظم‌آفرینان ایران زمین الهام گرفته است...» (ص ۳۹) این نیز گفتمی است که قبولی در بسیاری از غزلها هم، از یاد و نام «شاه» - و به طور کلی «ممدوح» - غافل نبوده است.

۸. رباعیات (۲۰ رباعی از ص ۵۰۱ تا ص ۵۰۳)

۹. مفردات (صص ۵۰۵ و ۵۰۶) که البته همه این ابیات در ضمن بخشهای پیشین دیوان آمده است.

۱۰. غزلیات ترکی (۱۱ غزل از ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۲).

۱۱. قصیده‌ای چند که در وقت کتابت دیوان گفته شد به مدح سلطنت پناهی (۷ قصیده از ص ۵۱۳ تا ص ۵۴۱).

۱۲. فهرست‌ها؛ شامل فهرست اسامی مقدمه، فهرست اسامی متن، جای‌ها، ملّت‌ها و اقوام، بروج و سیارات و ثوابت فلکی.

۱۳. فرهنگ مختصر دیوان.

۱۴. مراجع و منابع.

تا اینجا به معرفی دیوان قبولی هروی پرداختیم. آنچه در پی خواهد آمد نگاهی است به کیفیت تدوین دیوان حاضر. مصحح در مقدمه می‌نویسد:

«دیوانی که هم اینک در اختیار من است، تصویری از یگانه نسخه خطی آن است که در حال حاضر در کتابخانه موزه ایاصوفیه در ترکیه به شماره ۳۹۵۸ نگهداری می‌شود و مانند بسیاری از آثار خطی بازمانده از روزگاران کهن در سایه سهو و خطای کاتبان، نادرستی‌هایی به متن آن راه یافته است. افزون بر این در اثنا عکس‌برداری نیز پاک شدگی‌هایی در متن ایجاد شده و در پاره‌ای موارد خدشه به ارکان کلمات وارد آمده است که این کاستیها مانع روانی و سرعت کار می‌شد؛... و چون نسخه بدلی در اختیار نداشتم... ناگزیر به همین نسخه خود بسنده کردم.»

«چنان چه بیشتر اشاره شد، دیوان مزبور به مناسبت پانصدمین سال فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد بن سلطان مرادخان عثمانی معروف به فاتح، در سال ۱۹۴۸ میلادی از سوی دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول، به صورت عکسی به چاپ رسیده است.» (ص ۲۸)

خواندن اشعار قبولی از روی چاپ عکسی - و بدون در دست بودن نسخه‌های خطی دیگر - مصحح را به زحمت و در موارد متعدّد به اشتباه افکنده است. اینک به برخی از این موارد می‌پردازیم.

* ندارد حالتی چون خال مشکین بر رخ آن مه

«بتن» هر چند بر رخ خال می‌سازند از لادن (ص ۱۳۲) در آغاز مصراع دوم، «بتان» (جمع «بت») باید باشد و معنای بیت، روشن است.

* همیشه تا گل خورشید از باد سحر گردد

شکفته خرم و خندان ازین نیلوفری گلشن

شکفته از نسیم صبح دولت چهره بخت

چو «درد مهر» باد از عون لطف خالق ذوالمن (صص ۱۳۴ و ۱۳۵)

در آغاز مصراع دوم بیت ظاهراً «ورد مهر» باید باشد که همان «گل خورشید» در بیت قبل است.

* مگر که می‌کشدش «گاه» چرخ بر گردون

که راه جاده به گردون ز کهکشان پیداست (ص ۱۴۵)

این قصیده در «صفت توپ» (توپ جنگی) سروده شده و در بیت مورد نظر، به جای «گاه»، «گاو» درست است.

* نوای مرغ خوش الحان ز شاخسار چمن

سحر چو زمزمه «مغریان» خوش‌آواست (ص ۱۵۱)

مصحح در پانویس آورده است: [مغریان] در اصل «مغریان» است. به عبارت دیگر، وی «مغریان» را غلط پنداشته و آن را به «مغریان» تبدیل کرده است. حال آنکه ضبط اصل نسخه (= مغریان با «غین») در واقع «مغریان» (با «قاف») یعنی «قرآن‌خوانان» باید باشد و همین وجه درست می‌نماید. تشبیه «نوای مرغ خوش‌الحان» به «زمزمه مغریان» بی‌جاست؛ در صورتی که تشبیه پرندگان به «مغریان» از تشبیهات رایج شعر فارسی است:

خط بسازد و این آرایه بدیعی مورد نظر شعرا بوده است.

* چو دیده انجمن چرخ را نظر افکند

بدید انجمنی همچو صدهزار چمن

دمیده هر طرف از گوشه‌های هر چمنش

به آب و تاب، تر و تازه صدهزار «سخن» (ص ۱۷۹)

در پایان بیت دوم به جای «سخن»، ظاهراً «سَمَن» (= یاسمن) باید

باشد.

* شود ز هیبت او آب، زهره «کردار»

نهان چو آتش اگر می‌شوند در آهن (ص ۱۸۱)

آنچه از هیبت او آب می‌شود - اگر بشود! - زهره «گردان» است.

* مه دوات آمد سیاهی شب دبیر چرخ «او»

تا «کنند» انشای مدح او به لوح آسمان (ص ۱۸۵)

معنی بیت را بدین صورت در نیافتیم. شاید چنین بوده باشد...:

دبیر چرخ گو / تا کند...

یعنی: ماه به دوات تبدیل شد و شب به مرکب؛ به دبیر چرخ

(عطارد) بگو تا بر لوح آسمان، مدح او را انشا کند.

* در این قصیده «هر الف رداف» کرده است

چون تیر در میانه جان عدو قرار

مصحّح نوشته است: «در اصل «مر» [با «میم»]... «ردف» است.»

باید دانست که در خط نستعلیق - که دیوان قبولی نیز هم بدین

خط نگاشته آمده (بنگرید به: ص ۶۸) - تفاوت «هر» - با «هـاء

منگوله‌دار» - و «مَر» فقط در همان «منگوله» است که گاه از قلم

می‌افتد، گاه به مرور زمان از نسخه محو می‌شود و گاه از چشم ما دور

می‌ماند و غالباً مایه التباس می‌گردد؛ چنان که در همین بیت این

التباس برای مصحّح روی داده است.

ثانیاً «رداف» (جمع «ردیف» - جای برنشت ردیف بر ستور -

تُرک) وزن و معنای بیت را مختل می‌کند. پس آنچه در اصل نسخه

بوده درست است: «هر الف ردف»... و می‌دانیم که «الف ردف» در

اصطلاح علم قافیه، الفی است که بدون فاصله، پیش از حرف «زوی»

قرار می‌گیرد. مثلاً در همین قصیده، «قرار، عیار، نثار، افتخار، گهرنگار

و...» کلمات قافیه‌اند و الفی که پیش از حرف «ر» آمده، «الف ردف»

است. معنای بیت نیز روشن است؛ شاعر «الف ردف» را که در قوافی

این قصیده آمده به «تیر»ی تشبیه کرده که در میانه جان دشمن

نشسته. ضمناً در میان خود واژه «جان» نیز «الف» قرار گرفته است.

* «شعر» قبولی است بدخشان لعل نظم

ای ساحلی! دگر به بدخشان میار لعل (ص ۲۱۳)

مصحّح نوشته است: «به جای "شعر" در اصل "سبع" است». ولی

شاید «طبع» بوده باشد که کاتب آن را با تاء منقوط به صورت «تبع»

نوشته است. قبولی در همین قصیده، باز هم «طبع» خویش را

می‌ستاید:

نخلی است «طبع» من که به مدح تو داده است

در بوستان نظم، مرا جمله بار لعل

کانی است «طبع» بنده که ماندازو بسی

در مدح خسروان به جهان یادگار لعل (ص ۲۱۴)

* فتاده بود به گرداب «قصه» کشتی طبع

نجات یافت چو لطف تو بادبان آمد (ص ۲۳۹)
 به جای «قصه» (با قاف) «عصه» (با «غین») باید باشد.
 * هر که نتواند که ببند طلعتش اندر جهان
 گرچه بینا باشد آخر از «حد» اعما شود (ص ۲۵۱)
 وزن و معنای مصراع دوم مختل است. به جای «حد» باید
 «حسد» باشد.^۱
 * گاه سخن از آن لب و دندان روح بخش
 بنمود هم «عقیق به من هم درو عدن» (ص ۲۶۷)
 مصراع دوم باید اینگونه باشد: بنمود هم «عقیق یمین، هم در
 عدن».
 * شاهی که رخ پیاده نهد پیش اسب او
 چابک سوار «سوسن» این نیلگون حصار (ص ۲۷۳)
 به جای «سوسن» باید «توسن» (با تاء منقوطة در ابتدا) باشد.
 * مرا تنی است به بازار عشق تو «باز آر»
 مرا دلی است به سودای زلف تو مرهون (ص ۳۱۷)
 به نظر می‌رسد مصراع نخست باید چنین باشد: مرا تنی است به
 بازار عشق تو «پادار»، «پادار» یعنی: «آنکه پای دارد - پایور - معتبر -
 با اعتبار - توانگر - که مفلس نیست - که پول نرداو سوخت نشود - پادار
 در دوستی: باوفا - وفی - همیشه - باقی» (بنگرید به: لغت‌نامه
 دهخدا، ذیل «پادار»). چنان که می‌بینیم، محتوای بیت، همه معانی
 «پادار» را نیک بر می‌تابد. ضمناً این واژه را سنائی هم در
 حدیقة الحقیقة به کار برده است (چاپ مدرس رضوی، ص ۲۱۳).
 شرک «پادار» شد هلاکش کن
 کعبه بتخانه گشت خاکش کن
 * زخوف بخشش توست این که زر به مخزن کان
 بسان سیم بخیلان همی بود «مخزون» (ص ۳۱۸)
 در پایان بیت به جای «مخزون» (با حاء حُطّی) باید «مخزون» (با
 خاء معجمه) باشد.
 * ز اشک ما مکن آن خاک پا به «اصل» دریغ
 که روز عید به طفلان دهند مردم زر (ص ۳۲۲)
 در مصراع نخست به جای «اصل» ظاهراً باید «وصل» باشد.
 قبولی این مضمون را در قصیده پیش (ص ۳۲۰) هم به کار برده است:
 به روز «وصل» تو اشکم به رخ صفا دارد
 که روز عید، کند طفل، خرمی از زر
 * تاروان نارون از سرو روان تو برد
 نیست چون سرو روانت به چمن نارونی (ص ۳۳۳)
 به نظر می‌رسد کلمه آغازین بیت، «ناروان» (= ثابت، بی حرکت)
 باشد. در این صورت شاعر می‌خواهد بگوید نارون در مقابل قد تو - که
 به سرو می‌ماند - «ناروان» است. یعنی بر جای خود، بی حرکت
 می‌ماند یا به تعبیر امروزی، خشکش می‌زند! اساساً باید گفت که
 جناس بین «ناروان» و «نارون» این مضمون را آفریده است.
 * ورنه از جور تو خواهم به شکایت رفتن
 نزد میری که جز او نیست امیر زمنی
 شیر دل آصف جم جاه، سلیمان بیگ آن
 که به میدان وغا نیست «چوتو» تیغ زنی (ص ۳۳۴)

در بیت دوم پیش از «تیغ زنی» ظاهراً باید «چونو» (= چون او)
 باشد.
 * آنچه زر نام است او را دائماً در کیسهام
 گاه آمد «کامل» و گاه شدن مستعجل است (ص ۳۶۰)
 باز هم «هائ منگوله‌دار»، «کاهل» را «کامل» کرده است!
 * وه که آن جان «کسی» در پی آزار من است
 فارغ از ناله و افغان دل زار من است
 من به آزار نخواهم شدن از تو بیزار
 گرچه ای جان «کسی» کار تو آزار من است (ص ۳۸۸)
 در هر دو بیت، پس از «جان»، ظاهراً باید «که بسی» باشد که
 کاتب آن را پیوسته و به صورت «کبسی» نوشته است.
 * واعظ از منبر است مست مدام
 گویا چوب «سبز» از تاک است (ص ۳۸۹)
 در مصراع دوم به جای «سبز»، باید «منبر» باشد. (گویا چوب
 «منبر» از تاک است)
 * چو نسخ یافت ز توقع لعل او ریحان
 محقق است که یاقوت باشد این «سوراخ» (ص ۳۹۶)
 «سوراخ» قافیة بیت قبل است که در اینجا به اشتباه تکرار شده
 (... که در مدام به الماس می‌شود سوراخ). در این بیت ظاهراً باید
 «سناخ» باشد.
 * «درمانده» دل خسته‌ام آن جان جهان است
 درمانده دلی را سوی درمان که رساند (ص ۴۰۳)
 در آغاز بیت، گویا باید «درمان» باشد.
 * هر چند که از درد بتان بی‌دل و دینم
 ای زاهد بی‌درد مزین طعنه «به دینم» (ص ۴۵۷)
 مصراع دوم ظاهراً باید بدین صورت باشد: ای زاهد بی‌درد مزین
 طعنه «بدینم» (= به اینم)؛ یعنی مرا «بدین» (= به این) - که بی‌دل و
 دینم - طعنه مزین.
 * جامه نیلی بنفشه از چه آمد سوگوار
 گرچو من دور از خط جانان ندارد «مانعی» (ص ۴۹۹)
 با توجه به معنای بیت و نیز قافیة ابیات دیگر (همدمی، دمی،
 عالمی، ...) به جای «مانعی» باید «ماتمی» باشد.
 *
 باری، آنچه گذشت نمونه‌ای بود از اشتباهات فراوانی که در دیوان
 قبولی هروی راه یافته است. برای جلوگیری از اطالة کلام، از ذکر
 موارد متعدّد دیگر صرف نظر شد؛ و هم بدین منظور، از اشاره به
 غلطهای چاپی - که به راستی از اعداد و احصا بیرون است - چشم
 پوشیدیم.^۲
 ۱. این مورد را استاد عزیزم جناب آقای دکتر مسیح بهرامیان یادآور شدند.
 ۲. با سپاس از راهنمایی‌های استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر جمشید
 سروشیر (مظاهری).